**فقه: زکات، جلسه 11: چهارشنبه 28/07/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکته‌ای را یکی از رفقا سؤال کرد من در مورد بحث سابق است، ولی به نظرم رسید یک اشارۀ اجمالی بکنم مفید هست. در مورد این آیۀ شریفه‌ای که: «**وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ**» ما عرض می‌کردیم که کلمۀ حصاد به معنای درو هست و مجرد این‌که در قبل از او اشیای مختلفی ذکر شدند این باعث نمی‌شود که قرینه بر این نیست که از حصاد معنایی غیر از معنای درو اراده شده باشد. یک مطلبی را توجه بفرمایید. مرحوم شیخ انصاری در ذیل بحث لا تنقض الیقین بالشک معنای نقض را که معنا می‌کند، می‌گوید نقض اختصاص دارد به موارد شک در مقتضی، یک مطلبی دارد، می‌گوید جایی که یک فعلی خاص باشد متعلّقش اگر مطلق باشد فعل خاص آن متعلّق را اختصاص می‌دهد. نه این‌که عمومیت متعلّق یا اطلاق متعلق فعل را از آن معنایش تغییر بدهد. مثلاً ایشان مثالی که می‌زند می‌گوید اگر گفتیم لا تضرب احداً، ضرب ظهورش در این هست که چیز مولم، لا تضرب احداً یعنی حرکتی که طرف را به درد بیاورم، بنابر این اختصاص به موجوداتی هست که حس دارند. اما لا تضرب احداً می‌گوید احد را بگوییم مثلاً یک معنای عام را برایش بگیریم، در و دیوار و امثال اینها را هم شامل بشود، به یک معنا ضرب معنای عام‌تر و اینها هم دارد. ولی آن معنای مجازی ظهور لا تضرب بر اختصاص باعث می‌شود که جمله اختصاص پیدا کند، نه این‌که عمومیت آن متعلق تأمین پیدا کند. این مطلب، مطلب درستی هم هست به‌طور کلی، البته گاهگاهی یک نکات دیگری مثل تناسبات حکم موضوع، این‌که آن متعلق فردهای ظاهرش، فردهایی هستند که با این فعل چندان تناسب ندارند، اینجور چیزهای دیگری باعث می‌شوند که مطلب تغییر کند، ولی اینجور نیست که به‌طور کلی مطلب درستی است. حالا یک مثال بزنم. مثلاً اگر گفتیم که اذا نظرت الی شیءٍ فسبح الله. این شیء می‌خواستیم بگوییم چون شیء اطلاق دارد، هم اشیایی که قابل رؤیت هست. هم اشیایی که قابل لمس کردن، اشیایی که قابل چشیدن، همۀ اینها هست، چون این چنین است، پس مراد از نظرت اذا احسستَ است. مطلق احساس هست. اینجور نیست. این ممکن است فعل اختصاص داشته باشد به آن خصوص نظر به یک شیء. بله یک جوری تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که نظر خصوصیت نداشته باشد، تعمیم استفاده بشود. کما این‌که مثلاً در رجل شک بین ثلاث و الاربع، خب تناسبات حکم موضوع این هست که این شک اختصاص به زن که ندارد، مرد هم شک می‌کند که بخواهیم حکم مرد و زن فرق داشته باشد در درک فیه مستبعد هست، نیاز به یک تصریح دارد. اینها خودش از باب مثال بودن فهمیده می‌شود و حالا مجاز در حذف بگویید، یا مجاز در کلمه یک نوع چیزی را ایجاد می‌کند. اذا شک رجلٌ او مثله. او مثله در تقریر گرفته بشود یا مراد از رجل مطلق انسان گرفته می‌شود. بالأخره یک نوع تعمیمی از این عبارت‌ها به تناسبات حکم و موضوع احیاناً استفاده می‌شود. ولی اگر امکان اختصاص حکم به یک مورد خاص داشته باشد ولو به تناسبات حکم موضوع دیگر آن تعمیم آنچنانی را ما نمی‌توانیم استفاده کنیم. این هم در واقع آیات قبل ولو انواع و اقسام میوه‌جات را، جناتٍ معروشات و غیر معروشات را مطرح کرده، رمّان و زیتون و همۀ اینها را مطرح کرده. ولی حصاد که به معنای درو کردن هست، می‌گوید هنگام درو کردن محصول حق محصول را بدهید. درو کردن

شاگرد: درو کردن آنها؟

استاد: درو کردن محصول. آنها به صورت یک مجموعه در نظر گرفته می‌شود.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: همین است. مرادم همین است، ضمیر که به آنها برنمی‌گردد.

شاگرد: به ثمر برمی‌گردد

استاد: ضمیر که به تک تک آنها برنمی‌گردد. ضمیر به فی الجملۀ آنها برمی‌گردد.

شاگرد: ثمر به ضمیر برگردد؟

استاد: نه، دلیل نداریم به ثمر برگردد.

شاگرد: تفاسیری که متعلق ضمیر را برگرداندند برگرداندن به ثمر برگردد. شما فرمودید شامل زرع نمی‌شود

استاد: محصول که یک معنای عامی است که همۀ آن چیزها را هم شامل می‌شود. معنایش، ولی این محصول که معنای عامی است آن حصاد المحصول خاص می‌شود.

شاگرد: می‌خواهیم بگوییم آثارش یک تحولی در آن هست.

استاد: هیچگونه تحولی نیست. همین که می‌خواهم بگویم اصلاً تحول نیست. اذا نظرت الی شیء. شیء در همان شیء خودش استعمال می‌شود. حالا مرحوم شیخ تعبیرش این هست کأنّه اختصاص فعل متعلّق را اختصاص می‌کند. من می‌گویم اصلاً متعلّق خاص نمی‌شود. متعلّق همان بر عمومیت خودش باقی می‌ماند. ولی این فعل خاص مربوط به این متعلّق عام در غیر آن موارد وجود ندارد. می‌گوید شما حق ندارید، فرض کنید به جای لا تضرب احداً اگر گفتید لا تُولم احداً، ایلام. حرکت دردآور برای هیچ کسی ایجاد نکن. آن لا تضرب جایی هست که بگوییم ظهورش در آن معنا هست. حالا جایی که مثلاً تصریح می‌کند. لا تضرب به معنای این باشد که اینجوری تصریح بکند که حرکت دردآور در مورد کسی انجام ندهد. خب حرکت دردآور پیداست، ولو کلمۀ متعلّق درش بنفسه صلاحیت پذیرش درد نخوابیده. ولی از این فعل ما می‌فهمیم که در مورد کسانی هست که دردآور است. یک تعبیری هم حالا به تناسب اینجا هم بگویم، در بعضی بحث‌ها مرحوم حاج شیخ یک چیزی دارند، می‌گویند که بحث سیاق و اینها در بعضی جاها هست، می‌گوید اگر گفتند ما یسمع و ما یریٰ، آدم باید مواظب ما یسمع و ما یریٰ باشد. این‌که یسمع و یریٰ، آن البته به تناسب بحث سیاق ایشان این مطلب را مطرح می‌کنند. می‌گویند این‌که یسمع و یریٰ اختصاص به یک مورد خاصی پیدا می‌کند، معنای کلمۀ ماء متعدد نمی‌کند. صلۀ یک موصول اگر اختصاص به یک شیء خاصی داشته باشد آن ماء. ماء یعنی آن چیزی که، آن چیزی که صله‌اش اگر اختصاص به یک شیء خاصی داشته باشد آن ماء را معنایش را تغییر نمی‌دهد. من شبیه همین را اینجا می‌خواهم بگویم. این‌که فعل ما اختصاص به یک شیء خاصی داشته باشد معنای متعلّق را تغییر نمی‌دهد.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: نه حصاد. بحث آنش که مهم نیست. یعنی حصاد متعلق به آن است. یعنی اذا حصدت المحصولة فآت حقّه. حصاد مصدری هست که متعلّق دارد. این‌که بحثی که هست بحث فعل به معنای فعل نحوی نیست. فعل یعنی یک کاری که یک متعلق دارد. اگر این کار اختصاص به یک چیز خاصی داشت این باعث نمی‌شود که ما به قرینۀ این‌که متعلق تعمیم دارد این کار را این معنای مجازی ازش اراده کنیم. نه، عرض کردم، شبیه النظر الی الشیء. نظرکم الی الشیء، حالا آن نظرکم بزنیم که دیگر شما هم از جهت فعل بودن نگران نباشید و یک قدری ما را به بی‌سوادی در ادبیات متهم نکنید.

شاگرد: صغرای آن داستان تعدد دال به مدلول می‌شود.

استاد: به یک معنا تعدد دال و مدلول هست. یعنی نیازی، اینجوری می‌خواهم بگویم ما آن متعلق در صورتی متعلق همان معنای لا بشرطی خودش را دارد. ولی این معنای لا بشرطی فعل خاصی که در مورد این لا بشرط هست در بعضی موارد هست، در بعضی موارد نیست. لازم نیست این فعل در همۀ موارد متعلّق وجود داشته باشد دیگر.

شاگرد: درست است در خیلی از جاها همین شکلی است. ولی آیا اکثر مواردی ذکر می‌کند که غیر از ضعف.

استاد: اشکالی ندارد. در بعضی از موارد این یک حکم خاصی داشته باشد.

شاگرد: موقع درو کردنش

استاد: موقع درو کردنش این کار را بکن. این درو کردن را.

شاگرد: بثمره اذا اثمر و آتوا حقه. آتوا حقه

استاد: عیب ندارد، آتوا حقه یعنی هنگامی که، اثمر که هنگام ثمره دادن است، نه هنگامی که می‌خواهید ثمر را درو کنید. درو کنید، آن درو که نیست.

شاگرد: آتوا حقه یوم حصاده همین ثمری که.

استاد: نه ثمر نه، آتوا، محصول. چرا

شاگرد: ثمر به همان زرع هم صدق می‌کند

استاد: نه ثمر، مثال روشن ثمر میوه است. اگر ثمر به معنایی باشد، مثال روشن ثمر میوه است. ثمر در مورد، یک معنای عام‌تری از او باید اراده بشود که مثلاً. کشت را ثمر تعبیر نمی‌کنند

شاگرد: فعلش چی، فعلش با ثمره، ثمره خب

استاد: اذا اثمر یعنی هنگامی که میوه بدهد. ثمر یعنی میوه. آتوا. شما اصلاً تعبیر بکنید هنگام درو کردن میوه، غلط است. درو کردن میوه تناقض صدر و ذیل می‌فهمیم. این میوه که درو کردنی نیست. شما به جایش میوه بگذارید ببینید غلط نمی‌فهمید؟ هنگام درو کردن میوه. درو کردن میوه یعنی چی؟ معنایش این است که

شاگرد: جزا و اینها را دارد

استاد: آن را صحبتش کردم. این‌که قرینه بر این چیز استفاده می‌شود آن صحبتش شد دیگر.

شاگرد: این حق ماره را اگر به معنای استعمال بدانیم، ؟؟؟ ۱۲:۴۰ یعنی برای زرع حق یوم حصاد داریم، برای ثمار مثلاً حق المارّة داریم.

استاد: ربطی به هم ندارد، آنها هر کدام به جای خودش.

شاگرد: خودشان

استاد: هیچ ارتباطی به هم ندارند، بحث‌ها را قاتی نکنید. این بحث طرح کردنی نیست.

حاج آقا گاهی اوقات می‌گفتند ما می‌خواهیم یک حرفی بزنیم ببینیم این حرف ما از آن حرف‌هایی هست ما را از مدرسه بیرون کنند یا نه. حرف‌های عجیب و غریب را گاهی اوقات. می‌گفتند حالا حد غرابت حرف در چه حدی است؟ به نحوی است که از مدرسه. حالا به تناسب. یک بنده خدایی گفتش که، خیلی گاهی اوقات اشکالات مخصوص می‌کند و اینها. بعد گفتم که گفتش که یک شبهه‌ای را مطرح کرد و اینها. گفتم که این اصلاً شبهۀ اختصاصی در این است. کسی دیگر از این حرف‌ها نمی‌زند و اینها. گفت اتفاقاً حاج آقای شما یک موقعی می‌گفت می‌خواهم یک دانه از آن شبهه‌های مدل تو را بیایم مطرح کنم، معلوم شد شبهه‌های من یک برند است، خودش برای خودش، حالا این شوخی‌ها.

ادامۀ روایت‌های حق المارّة. روایت‌های حق المارّة، یکی از روایت‌ها، روایت‌های مستطرفات سرائر بود. مستطرفات سرائر عرض کردیم آن کتاب مسائل الرجال و مکاتبهم آن کتاب مربوط به عبد الله بن جعفر حمیری هست. آنجا یک بحثی کلا اینجا هست که آیا در مورد مثلا آنجایی که از کتاب عبد الله بن جعفر حمیری اخذ شده نیاز به بررسی سندی هست یا نیست؟ چون ما استظهارمان این بود که این از کتاب عبد الله بن جعفر حمیری گرفته شده و آن ابن عیاش راوی این کتاب هست. آن هم به توسط احمد بن محمد بن یحیی العطار نقل می‌کند، از عبد الله بن جعفر حمیری. این دو نفر که ابن عیاش باشند و احمد بن محمد بن یحیی عطار باشند، آیا اینها را نیاز به بررسی سندی‌شان هست یا نیست. در این دو تا هردوشان به هر حال، یا تضعیف شده هستند، یا لا اقل توثیق ندارند، برای اثبات وثاقتشان نیازمند بحث هست. خب ما به‌طور کلی در طرق به کتب نیاز به بررسی سندی نمی‌بینیم. خب روی این مبنا مطلب تقریباً روشن است. و الا خب باید دید که آیا تضعیفی که ابن عیاش شده، آن تضعیف به این کتاب هم سرایت می‌کند. ابن عیاش را در شرح حالش یک تعبیری دارند، نجاشی می‌گوید که این کان، حالا عین عبارتش را

شاگرد: کان طریقا لی و لوالدی

استاد: کان طریقا لی و لوالدی، یک همچین عبارتی دارد بعد در ادامه‌اش می‌گوید که

و رأیته و سمعت منه کثیراً ثم رأیت شیوخنا یضعفونه فتجنبته و لم ارو عنه شیئا.[[1]](#footnote-1) حالا یک همچین عبارتی تقریباً اگر اشتباه نخوانده باشم.

در رجال شیخ طوسی هم می‌گوید که کثیر الروایة اگر آن هم باز اشتباه نکرده باشم الا انه اختل فی آخر عُمُرِه.[[2]](#footnote-2)

و مرحوم آقای خویی اینجا یک مطلبی در شرح حال همین ابن عیاش در معجم رجال متعرّض شدند که این‌که نجاشی فرموده که من از ابن عیاش روایت نمی‌کنم، در مواردی از ابن عیاش روایت کرده و آدرس می‌دهند. همچون در ترجمۀ بسطام بن حسین آن یک چند تا آدرس. شاید یک آدرس می‌دهند و اینها. این که از ابن عیاش نقل کرده شاید به جهت فراموشی این بنا، فراموش کرده و اینها.

خود مرحوم آقای خویی در ترجمۀ ابو المفضل شیبانی که شبیه همین عبارت درش به کار رفته متعرّض نکته‌ای می‌شوند که پاسخ خود ایشان هست در همینجا. ایشان توجه به مطلب در شرح حال ابن عیاش نداشتند. در ترجمۀ ابو المفضل شیبانی محمد بن عبد الله به این توجه کردند. ایشان می‌گویند مراد از این‌که من ازش روایت نمی‌کنم. در ترجمۀ محمد بن عبد الله ابو المفضل شیبانی آن می‌گوید که من روایت ازش نمی‌کنم الا بواسطة بینی و بینه. چنین تعبیری را آنجا دارد. این‌که تجنبته و لم ارو عنه شیئاً در ترجمۀ ابن عیاش هم مراد همین است که مستقیم روایت کنیم. آقای خویی می‌فرمایند که مراد از این‌که من روایت نمی‌کنم، یعنی روایت با لفظی که دال بر تحمّل مستقیم باشد، با تعبیر حدّثنی، اخبرنی، سمعتُ، با این تعبیرات نقل نمی‌کند، ولی با تعبیراتی مثل قال، ذکر، که می‌تواند مستقیم باشد، می‌تواند با واسطه باشد، با آنها منافات ندارد. و عباراتی هم که هست، آقای خویی آنجا در ترجمۀ ابو المفضل شیبانی شواهدی هم می‌آورد. مثلاً در بعضی ترجمۀ احوال‌ها، ۳، ۴ تا طریق دارد، طریق ابو المفضل را که می‌خواهد نقل کند قال تعبیر می‌کند، بقیه را حدّثنی، اخبرنی. کاملاً مشخص است که نجاشی عنایت دارد که با چه تعبیری، تعبیر بکند و اینها. و به این شکل. خب حالا صحبت سر این هست که چرا مرحوم نجاشی مثلاً از ابو المفضل شیبانی مستقیم نقل نمی‌کند، با واسطه نقل کردنش را اشکال نمی‌کند ولی، همچنین در مورد ابن عیاش، امثال اینها. مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ یک استظهاری دارد، ایشان می‌گوید که اینها، ابو المفضل یا ابن عیاش اینها اوّل آدم‌های درستی بودند بعد منحرف شدند. انحراف که می‌گویم یعنی اضطراب حدیثی. اضطراب حدیثی پیدا کردن. و این اضطراب حدیثی که پیدا کردند متأخر هست. این‌که ایشان با واسطه نقل می‌کند یعنی با واسطۀ کسانی که دورۀ استقامتش را درک کردند. یعنی در واقع نقلیاتی که مرحوم نجاشی از ابو المفضل شیبانی یا ابن عیاش هست این نقلیات معتبر است. چون واسطه، به واسطۀ کسانی اینها را نقل می‌کند که دورۀ استقامت آن را درک کردند و امثال اینها.

بنابراین اینجوری ایشان می‌خواهد استظهار کند می‌گوید و الا کأنّه چه فرقی دارد بین نقل مستقیم و نقل با واسطه. لابد ایشان اینجوری می‌خواهد بیان کند.

ولی این بیان، بیان ناتمامی است. ببینید بنای آن زمان این بوده که از اشخاص معتبر نقل کنند. و نقل کردن از. نقل مستقیم از افراد ضعیف خودش یک نقطۀ ضعیف است. یعنی عقلایی‌اش هم همین است، یک نقطۀ ضعفی است. ایشان جایی که واسطه بین خودش و او قرار می‌دهد یا با یک عبارتی تعبیر می‌کند که با واسطه بودن هم سازگار است، در واقع مسئولیت این را به عهدۀ آن واسطه قرار می‌دهد. می‌گوید من خودم نرفتم از آن اعتماد کنم برای نقل. آن واسطه کأنّه اعتماد داشته. این خودش یک نوع پرهیز از دروغ عملی است. کأنّه من وقتی نقل از یک نفر می‌خواهم بکنم، با نقلم می‌خواهم او را یک نوع توثیقی بکنم او را معتمد بودنش را برسانم. ولی وقتی واسطه خورد، من فوقش این است که حاکی دروغ هستم. می‌گویند حاکی کفر، کفر نیست. حکایت الکفر لیس بکفرٍ. یک چیزی شبیه این است. یعنی در واقع مسئولیت این کار را به عهدۀ دیگری می‌گذارد. می‌گوید من این کار را خودم انجام ندادم. حالا باید یکی هم اینجا مسئولیتش را به عهده بگیرد. طبیعتاً آن مسئولیت را به عهدۀ دیگران می‌گذارد و اینها.

شاگرد: چرا این اشکال در واسطه نیاید؟ یعنی اگر قد حساب می‌شود چرا واسطه عدم؟

استاد: حالا ممکن است واسطه کسی باشد که به این چیزها اعتنا نمی‌کرده. او را اعتماد داشته مثلا.

شاگرد: نه امثال

استاد: نه اعتماد داشته. مثلاً آن واسطه‌ها اعتماد داشتند.

شاگرد: امثال

استاد: نه اعتماد داشته. آن واسطه‌ها اعتماد داشتند.

شاگرد: یعنی یروی عن الضعفا بوده.

استاد: یا یروی عن الضعفاها بوده، یا این مطلبی را که نجاشی می‌گفته آن را ضعیف می‌دانسته آن را ضعیف نمی‌دانسته. یا صغرویا یا کبرویا آن واسطه با این مبنا هم تفاوت داشته دیگر. نجاشی هم کبرویا یروی عن الضعفاء نیست. نجاشی هم کبرویا یروی عن الضعفاء نیست، هم صغرویا ضعف ابن عیاش و مثلاً ابو المفضل شیبانی را پذیرفته. آن واسطه یکی از این دو تا را درش مناقشه دارد دیگر. یا کبرویا از

شاگرد: رأیت شیوخنا

استاد: شیوخنا بله، نه شیوخنا یعنی همۀ شیوخ ما. واسطةٍ. آن واسطه‌ای که بین شیوخنا مراد گروهی از شیوخ هست. آن واسطة بینی و بینه آن واسطه تضعیف نمی‌کرده. یا اگر هم تضعیف می‌کرده آن مبنای کلی‌اش مبنای روایت حضرت

شاگرد: آخر عمر نمی‌تواند دلیل برای آقایان

استاد: نه، هیچ دلیلی بر چیزی نیست، نه. به خصوص این که یک شاهدی که بر خلاف حرف مرحوم آشیخ آقا بزرگ هست این است که اگر قرار بود به این سبک باشد نباید به نحو قال ابن عیاش و قال

شاگرد:

استاد: صبر کنید این قدر زود دستپاچه نشوید. بگذارید اوّل یک خرده این کاه گل را لگدمال بکنیم بعد با همدیگر. بگذارید خوب ورز بشود بعداً باید. تا وقتی که سفت است نیا وسط معرکه.

ببینید اگر قرار باشد ایشان می‌خواهد این مطلب را برساند که من به توسط کسی که زمان استقامت او را درک کرده است دارم روایت می‌کنم، باید تعبیر را، آن واسطه را ذکر بکنم. ولی واسطه را ذکر نکند. به‌طور کلی بگوید ذکر فلان کس، این چجوری آن مطلبی را که می‌خواهد افهام کند، افهام می‌شود؟ اگر هم قرار است این مطلب را افهام کند که من اگر از او نقل می‌کنم به توسط یک کسی هست که آن ایام استقامت او را درک کرده باید آن واسطه. در حالی که ایشان واسطه را ذکر نمی‌کند. با تعبیری ذکر می‌کند که این تعبیر هم با نقل مستقیم سازگار باشد، هم با نقل با واسطه. این خودش مضعّف احتمالی هست که حاج شیخ آقا بزرگ می‌دهد. علاوه بر این‌که اصلاً بواسطة بینی و بینه هم درش هیچ نخوابیده بواسطةٍ ادرک ایام استقامته. خود این عبارت هم تخصیص ندارد به آن معنایی که آشیخ آقا بزرگ می‌گویند. خب حالا اینها بماند. من می‌خواهم این مطلب را بگویم که اگر ما بگوییم که کأنّ اصحاب، ابن عیاش جوهری را، این نقلیاتی که ازش می‌کردند همه نقلیاتی بوده که زمان استقامتش بوده و فلان و امثال اینها. آنجوری که مرحوم آشیخ آقا بزرگ استظهار می‌کند، خب فبها و نعمه. ولی اگر آنجوری نخواهیم مشی کنیم، مشکل هست که ما اگر اعتبار روایت را درش طریق را معتبر بدانیم، با توجه به ضعف ابن عیاش جوهری بتوانیم این روایت را تصحیح کنیم. البته عرض کردم، ما اینها را، این طرق‌ها را تشریفاتی می‌دانیم و نیازی به این طرق نمی‌بینیم. این کتاب عبد الله بن جعفر حمیری بوده و آن نیازی این ابن عیاش و احمد بن محمد. احمد بن محمد بن یحیی عطار را، آن را توثیق می‌کنیم. آن با توجه به روایت، اکثار روایت بزرگان مثل صدوق و حسین بن عبید الله غضائری و امثال اینها، شیخ مفید هم هست، آنها که روایت می‌کنند، شیخ مفید که تردید دارم الآن. نه شیخ مفید نیست. حسین بن عبید الله غضائری هست و شیخ صدوق و اینها، آن چیزی ندارد، یعنی مشکلی در پذیرش احمد بن محمد بن یحیی عطار نیست. عمده‌اش همین بحث ابن عیاش جوهری است. ابن عیاش جوهری را اگر ما در سلسلۀ سند ببینیم اعتبار این روایت زیر سؤال می‌رود و یک قدری دشوار می‌شود.

شاگرد: ابن عیاش از باب تضعیف قوم ضعیف است یا این‌که از باب عدم وجود علم به وثاقت؟

استاد: خب حالا به هر حال چون تضعیف شده ما تضعیفات را خیلی اعتبار نداریم. ولی امارۀ وثاقت خاصی ندارد دیگر.

شاگرد: این‌که اوّلش می‌گوید بیننا. ابن عیاش رفاقته ؟؟؟ الا انه اصحاب یا شیوخ تضعیفش می‌کنند. خودش ؟؟؟ چیزی دارد برای ضعف با این‌که با هم رفیق بودند پیدا نکرده بود؟ بالأخره رفاقت یک جور رفت و آمد و احوال رفیق معمولاً برای رفیق روشن می‌شود دیگر. خودش یعنی نمی‌خواهد بگوید من. لذا چون اصحاب تعبیر کردند لذا من به خاطر آن‌که مثلاً متهم به این‌که

استاد: نه، بحث این نیست. خیلی از این تضعیفات در اثر متن‌شناختی است. خود ایشان نرفته کتاب‌های آن را بررسی کند. اصحاب رفتند کتاب‌هایش را بررسی کردند، و نادرستی آن را کشف کردند. و الا خودش مستقیماً چیزی ندیده، ولی ظاهرش این است که قول اصحاب را می‌پذیرد. نه این‌که قول اصحاب را می‌خواهد بگوید چیزی گفتند معلوم نیست درست است باشد، من خودم که. نه اینجور نیست. البته می‌گویم با توجه به تضعیف اصحاب که می‌تواند بر مبنای حسی باشد، می‌تواند بر مبنای حدسی باشد، ما نمی‌خواهم خود آن تضعیف را امارۀ ضعف بدانم. ولی باید امارۀ وثاقت قابل توجهی داشته باشد. ابن عیاش خیلی هم ازش روایت آنچنانی هم نیست که بشود توثیق خاصی از توش در آورد. به هر حال مشکل است این توثیق در آوردن و اینها.

شاگرد: شاید وجهی که مرحوم آقای خویی در مورد فضل بن، ابو المفضل ۳۰:۱۴ را پذیرفتید شما، نقل نجاشی را ازش؟

استاد: مطلب درستی است بله، عرض کردم در واقع مراد از این‌که.

شاگرد: قال را چجوری واسطه را؟

استاد: قال معنایش این نیست که فرض کنید شیخ صدوق می‌تواند بگوید قال رسول الله. اشکال که ندارد. ولی شیخ صدوق که نمی‌تواند بگوید سمعتُ رسول الله. ایشان می‌گوید مراد ایشان.

شاگرد: سلسله سند ذکر می‌کند؟ قال فلان.

استاد: یعنی قال فلان هم بگوید فرض کنید اوّل سندی که شروع می‌کند می‌گوید ابو المفضل این مطلب را گفته است، نه این‌که من از او شنیدم. می‌تواند مستقیم باشد می‌تواند با واسطه باشد دیگر.

شاگرد: یعنی تحمل روایت نمی‌کند.

استاد: دال بر این‌که تحملش مستقیم است نیست. و مطلب درستی هم هست. و تمام موارد ابن عیاش و ابن مفضل شیبانی، تمام موارد بلا استثناء تعبیراتش هم ذکر، قال امثال اینهاست. و عرض کردم آقای خویی آنجا هم دارد، در ابو المفضل شیبانی که بعضی‌ها کاملاً مشخص است که نجاشی عنایت به این تعبیر دارد. سه تا طریق ذکر می‌کند، دو طریقش را با اخبرنی، حدثنی شروع می‌کند، به این یکی که می‌رسد قال می‌گوید. پیداست این عنایت دارد که اینها را مثل هم تعبیر نکند. و یعنی به تعبیری که دال بر تحمل مستقیم روایت از ابو المفضل شیبانی باشد از او روایت نمی‌کند، مراد از آن عبارت این است، در مورد ابن عیاش هم مراد همین هست و تمام مواردی هم که از ابن عیاش نقل کرده. من در یکی از آن مقالاتم همۀ این مواردش را آدرسش را هم دادم. التعلیقیات الحسینیة علی الحواشی الحسنیة، یک همچین مقاله‌ای با اسم عجیب و غریب ما که یک شماره‌اش چاپ شده، یک شمارۀ دیگرش هم در دست اقدام است، این در مجلۀ کتاب شیعه آن به تناسب همین را آوردم در کلام آقای خویی را و تمام مواردی که از ابن عیاش جوهری و همچنین از ابو المفضل شیبانی نقل شده و آدرسش را کامل آنجا آوردم می‌خواهید مراجعه کنید به آن بحث هم مراجعه کنید.

شاگرد: قال او ذکر، نقل مستقیم ندارد پس هر جا راوی از آن مروی عنه تعبیر قال او ذکر احتمال ارسال وجود دارد؟

استاد: بله. این بحثی که گفتید یک بحث مفصلی اصلاً در مورد این تعبیرات دارم در یک مقاله‌ای داشتم به عنوان نقش تعبیر واسطه در معجم رجالی. که این مقاله را در یک کنفرانسی، سمیناری مرکز کامپیوتری برگزار می‌کرد برای آن نوشتم، یک نکاتی در مورد همین نکته‌ای که می‌خواهید بگویید آنجا مفصل بحث‌هایی در این زمینه هست که به آنجاها باید مراجعه کرد.

حالا بگذارید اقلا یک روایت بخوانیم که چیز نشده باشد.

روایت بعدی، روایت: «ما وصل الینا من اخبار علی بن جعفر ِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَمُرُّ عَلَى ثَمَرَةٍ فَيَأْكُلُ مِنْهَا قَالَ نَعَمْ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْ تُسْتَرَ الْحِيطَانُ بِرَفْعِ بِنَائِهَا»

حائط یک معنایش به معنای آن دیوار باغ است، یک معنای حائط خود آن باغ است. آن باغی که دیوار دورش هست. ظاهراً اینجا مراد از حائط آن خود باغ است. می‌گوید این‌که باغ ما یک دیوار دورش بکشند که داخلش مستور بشود، این را منع کرده. یعنی باید به گونه‌ای باشد که بالأخره آن درختش یک، یعنی اینقدر بلند، و رفع بنائها. یک موقعی شما آن دیوار آن چیز را اینقدر بلند قرار می‌دهید که هیچ یک از درخت‌هایش بیرون نیاید. می‌گوید پیغمبر از این کار نهی کرده که دیوارهای باغ اینقدر بلند باشد که شاخه‌هایی از او به چیز نیاید از این نهی کرده که بتواند آن مارّه‌ای که ازش عبور می‌کند از این چیزهایی که آنجا هست استفاده کند. که این چیز روشنش میوه‌جات است. ثمره، میوه‌جاتی هست که از درخت وقتی، شأنیت بیرون آمدن داشت، نه گندم. گندم‌ها که اصلاً زمینۀ این حرف‌ها در موردش مطرح. خود ثمر هم ظهورش در میوه‌جات است. ولی خب این روایت از جهت سندی مشکل دارد. روایت کتاب مسائل علی بن جعفر این را بحثش را حاج آقا در چیزها اشاره کردند. مسائل علی بن جعفر، یک کتابی بوده به نام مسائل علی بن جعفر. ولی این نسخۀ موجودی که به نام مسائل علی بن جعفر هست این نسخه همان کتاب علی بن جعفر معروف باشد و این دلیل نداریم. در سلسلۀ سندی که الآن صدر این سند هست اشخاص بسیار مجاهیل عجیب و غریبی واقع هستند.

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرِ بْنُ يَزِيدَ بْنِ النَّضْرِ الْخُرَاسَانِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»

این «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ» در اسناد ما هست، این راوی از علی بن جعفر، ولی افراد دیگری که در این سند هستند معلوم نیست کی هست و اینها. و نقلیاتی هم که از این نسخه از کتاب علی بن جعفر هست با نقلیاتی که در جاهای دیگر از علی بن جعفر می‌کنند، در نصف موارد مشابهت دارد. نصفش اختصاصی است. این مقدار دیگر مشکل هست در آن نصف اختصاصی بتوانیم به این اعتماد کنیم.

این اجمال بحث بود حالا وقت هم گذشت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: حیطان

استاد: تستر الحیطان

شاگرد: خود حیطان

استاد: نه رفع بنائها. برفعها. یعنی حیطان را شما مستور قرار بدهید به وسیلۀ این‌که بنایش را بلند کنید.

شاگرد: به مرجع ضمیرها می‌خورد

استاد: بله. یعنی حیطان را. بناء حیطان همان دیوار است. حیطان خود آن به اصطلاح داخل هست، می‌گوید کاری کنید که آن محوطه مستور بشود به این‌که دیوارش را بلند قرار بدهید.

شاگرد: بعضی موقع‌ها ترجمه کردن یک کلمه باعث می‌شود که تأثیر زبان فارسی در استعمال این ذهن را رهزن کند. این واژۀ درو

استاد: حالا گفتید این حیطان یک چیزی اشتباهی در، حالا این را یادم بیندازید من کلمۀ حیطان، حائط دوشنبه ان شاء‌الله. یادم بیندازید من حیطان را می‌خواهم ضبط شد چیز کنید به من بگویید یک چیزی را. یک بحث مربوط به رمی جمرات و اینها یک روایتی هست. آن روایت را بعضی از آقایان درست نفهمیدند، خلط بین حیطان به معنای دیوار

پایان

1. «رأيت هذا الشيخ و كان صديقا لي و لوالدي و سمعت منه شيئا كثيرا و رأيت شيوخنا يضعفونه فلم أرو عنه شيئا و تجنبته» [↑](#footnote-ref-1)
2. كان سمع الحديث و أكثر و اختل في آخر عمره‏ [↑](#footnote-ref-2)